



بخش ۱۷ - قصه دیدن خلیفه لیلی را

۱	گفت لیلی را خلیفه: کان توی؟	کز تو مجنون شد پریشان و غوی؟
۲	از دگر خوبان تو افزون نیستی!	گفت: خامش، چون تو مجنون نیستی
۳	دیدۀ مجنون اگر بودی تو را	هر دو عالم بی خطر بودی تو را *
۴	باخودی تو، لیک مجنون بیخود است	در طریق عشق بیداری بد است *
۵	هر که بیدارست او در خوابتر	هست بیداریش از خوابش بتر
۶	چون بحق بیدار نبود جان ما	هست بیداری چو در بندان ما
۷	جان همه روز از لگدکوب خیال	وز زیان و سود وز خوف زوال
۸	نی صفا می ماندش نی لطف و فر	نی بسوی آسمان راه سفر
۹	خفته آن باشد که او از هر خیال	دارد اومید و کند با او مقال
۱۰	دیو را چون حور بیند او به خواب	پس ز شهوت ریزد او با دیو آب
۱۱	چونک تخم نسل را در شوره ریخت	او به خویش آمد خیال از وی گریخت
۱۲	ضعف سر بیند از آن و تن پلید	آه از آن نقش پدید ناپدید
۱۳	مرغ بر بالا و زیر آن سایه اش	می دود بر خاک پزان مرغوش
۱۴	ابلهی صیّاد آن سایه شود	می دود چندانکه بی مایه شود
۱۵	بی خبر کان عکس آن مرغ هواست	بی خبر که اصل آن سایه کجاست
۱۶	تیر اندازد به سوی سایه او	ترکشش خالی شود از جست و جو
۱۷	ترکش عمرش تهی شد عمر رفت	از دویدن در شکار سایه تفت
۱۸	سایۀ یزدان چو باشد دایه اش	وا رهاند از خیال و سایه اش
۱۹	سایۀ یزدان بود بنده خدا	مرده او زین عالم و زنده خدا
۲۰	دامن او گیر زوتر بی گمان	تا رهی در دامن آخر زمان
۲۱	« كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ » نقش اولیاست	کو دلیل نور خورشید خداست
۲۲	اندرین وادی مرو بی این دلیل	« لَا أَحِبُّ الْأَقْلِيْنَ » گو چون خلیل
۲۳	روز سایه آفتابی را بیاب	دامن شه شمس تبریزی بتاب
۲۴	ره ندانی جانب این سور و عرس	از ضیاء الحق حسام الدین پیرس
۲۵	ور حسد گیرد ترا در ره گلو	در حسد ابلیس را باشد غلو

۲۶	کوز آدم ننگ دارد از حسد	با سعادت جنگ دارد از حسد
۲۷	عقبه‌ای زین صعب‌تر در راه نیست	ای خنک آنکس حسد همراه نیست
۲۸	این جسد خانه حسد آمد بدان	از حسد آلوده باشد خاندان
۲۹	گر جسد خانه حسد باشد ولیک	آن جسد را پاک کرد الله نیک
۳۰	«ظَهْرًا بَيْنِي» بیان پاک‌یست	گنج نورست از طلسمش خاک‌یست
۳۱	چون گنی بر بی حسد مکر و حسد	زان حسد دل را سیاهیها رسد
۳۲	خاک شو مردان حق را زیر پا	خاک بر سر کن حسد را همچو ما
<u>بخش ۱۸ - بیان حسد وزیر</u>		
۱	آن وزیرک از حسد بودش نژاد	تا به باطل گوش و بینی باد داد
۲	بر امید آنک از نیش حسد	زهر او در جان مسکینان رسد
۳	هر کسی کو از حسد بینی کند	خویش را بی گوش و بی بینی کند
۴	بینی آن باشد که او بوی برد	بوی او را جانب کوی برد
۵	هر که بویش نیست بی بینی بود	بوی آن بویست کان دینی بود
۶	چونک بوی بُرد و شکر آن نکرد	کفر نعمت آمد و بینیش خورد
۷	شکر کن مر شاکران را بنده باش	پیش ایشان مُرده شو پاینده باش
۸	چون وزیر از رهزنی مایه مساز	خلق را تو بر میاور از نماز
۹	ناصر دین گشته آن کافر وزیر	کرده او از مکر در گوزینه سیر
<u>بخش ۱۹ - فهم کردن حاذقان نصاری مکر وزیر را</u>		
۱	هر که صاحب ذوق بود، از گفت او	لذتی می‌دید و تلخی جُفت او
۲	نکته‌ها می‌گفت او آمیخته	در جُلاب قند زهری ریخته
۳	ظاهرش می‌گفت در ره چُست شو	وز اثر می‌گفت جان را سُست شو
۴	ظاهر نُقره گر اسپیدست و نو	دست و جامه می سیه گردد ازو
۵	آتش از چه سرخ‌روی‌ست از شرر	توز فعل او سیه‌کاری نگر
۶	برق اگر نوری نماید در نظر	لیک هست از خاصیت دُزدِ بصر
۷	هر که جز آگاه و صاحب ذوق بود	گفت او در گردن او طوق بود
۸	مدتی شش سال در هجران شاه	شد وزیر اتباع عیسی را پناه
۹	دین و دل را گل بدو بسپرد خلق	پیش امر و حکم او می‌مُرد خلق

۱	در میان شاه و او پیغام‌ها	شاه را پنهان بدو آرام‌ها
۲	آخر الامر از برای آن مُراد	تا دهد چون خاک ایشان را به باد
۳	پیش او بنوشت شه کای مُقبلم	وقت آمد زود فارغ کن دلم
۴	گفت اینک اندر آن کارم شها	کافکنم در دین عیسی فتنه‌ها
بخش ۲۱ - بیان دوازده سبط از نصاری		
۱	قوم عیسی را بُد اندر دار و گیر	حاکمانشان دَه امیر و دو امیر
۲	هر فریقی مَر امیری را تبع	بنده گشته میر خود را از طمع
۳	این دَه و این دو امیر و قومشان	گشته بند آن وزیر بد نشان
۴	اعتمادِ جمله بر گفتارِ او	اقتدای جمله بر رفتار او
۵	پیش او در وقت و ساعت هر امیر	جان بدادی گر بدو گفתי بمیر

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رمل مسدس محذوف یا وزن مثنوی)

منابع:

خانقاه خاکسار جلالی مطهری
Khaksar Khanqah

تنظیم و ارائه: وبسایت خانقاه خاکسار مطهریه

۱- وبسایت گنجور:

۲- مثنوی معنوی بر اساس نسخه قونیه - به تصحیح و
پیشگفتار عبدالکریم سروش

۳- وبسایت واژه باب:

لغتنامه و شرح:

* غوی: کسی که در بند هواوهوس خود باشد؛ گمراه؛ بیراه.	* ناصح: پنددهنده؛ نصیحت کننده.
* مقال: بحث، سخن، قول، گفتگو.	* گوزینه(جوزینه): حلوانی که با مغز گردو یا بادام درست کنند.
* تفت: باشتاب، تند.	* جُلَاب: شربت طی، مشروبی معطر مرکب از جین و رم و اب پرتغال.
* چُست: چالاک، چابک، تند، سریع.	* مقبل: صاحب‌دولت، اقبال‌مند، صاحب اقبال.
* سبط: ۱ - نوه، فرزندزاده. ۲ - قبیله. ج. اسباط.	* فریق: حزب، دسته، فرقه، گروه.
* غُرس: زفاف. مهمانی و جشن عروسی؛	* غُلُو: از حد گذشتن. گزافکاری. مبالغه
* كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ: (سوره فرقان-آیه ۴۵) آیا به [قدرت] پروردگارت ننگریسته ای که چگونه سایه را گسترده است، و [حال آن که] اگر می‌خواست آن را ساکن می‌نمود؟ [آری ما سایه را گستراندیم] و سپس خورشید را دلیل آن قرار دادیم.	
* لَا أَجِبُ الْأَفْلِيْنَ: (سوره انعام-آیه ۷۶) و چون شب بر او (ابراهیم) پرده انداخت، ستاره ای را دید، گفت: این پروردگار من است اما چون غروب کرد، گفت: افول کنندگان را دوست نمی‌دارم.	
* ظَهْرًا بَيْتِي: (سوره بقره-آیه ۱۲۵) [یادکن] آنگاه که ما این خانه (کعبه) را محل اجتماع و جایگاه امنی برای مردم قرار دادیم و [به مردم گفتیم] از مقام ابراهیم برای خود جای نماز برگزینید و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که خانه ام را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان ورکوع و سجود کنندگان [همواره] پاکیزه نمایید.	